

# حیف از آن گل که ریخت باد صبا

محمدجواد کسائی

نوازنده و پژوهشگر موسیقی

مقاله ۲

یک پژوهشگر آمریکایی در سفری مطالعاتی که اواسط دهه بیست به ایران داشته، در قسمتی از یادداشت خود چنین می‌نویسد: «در ایران نوازنده ویلنی به نام «ابوالحسن صبا» زندگی می‌کند که اگر برای گذران زندگی، گرفتار تدریس مدام و شبانه‌روزی نبود و می‌توانست به تمرین‌های شخصی خود بپردازد؛ رویای «پاگانینی دوم» را در جهان امروز زنده می‌کرد» [نقل به مضمون].

در اینجا به واقع و از سر صدق می‌نویسم که «خلیل» رویای «کسائی دوم» را در نواختن نی زنده کرده بود و چه بسا با رشد فزاینده‌ای که در این هنر-به‌ویژه در سال‌های اخیر- داشت، می‌رفت تا راه‌های احتمالی نارفته در این ساز ملّی را رمزگشایی کند.

او به تکرار و تقلید اکتفا نمی‌کرد. با نامتعارف‌ساز زدن (به بهانه نوآوری)، سخت مخالف بود و آن را مغایر با اصالت در کار نوازندگی می‌دانست.

خلیل برخلاف بسیاری از افراد که به آب و آتش می‌زنند تا خود را به هر قیمتی و به هر بهانه‌ای مطرح کنند. که متأسفانه در روزگار ما بسیارتر از بسیاریند. خلوت گزیده بود و در گوشه‌ای به تعالی خویش و هنر خویش می‌پرداخت. او به راستی امتداد نفسی «کسائی بزرگ» بود، چرا که در «خانه نی ایران» به دنیا آمده بود، آن زن را به ارث برده بود، آن نواها را شبانه‌روز به گوش جان شنیده بود و سالیان سال از محضر پدر درس‌های مستقیم بسیاری گرفته بود...؛ برگ‌برگ درختان آن خانه و خشت‌خشت بنای آن خانه شاهد این مدعاست. من نه تنها برادر کوچکم و بهترین دوستم را از دست دادم، که موسیقی ایران نیز نوازنده‌ای خوش‌قریحه، صاحب تفکر و در یک کلام: هنرمندی با نبوغ و آینده‌دار را از دست داد. با اندوهی فراوان و جانفروسا فقط می‌توانم مرثیه‌ای که مجید اوحدی (یکتا) در فقدان «وهاب کلانتری» سال‌ها پیش سروده است. و انگار که زبان حال من در این واقعه است. را باز نویسم:

رفتی ای مونس دلم رفتی  
رفتی و بردلم نشاندی غم  
گشت عالم به چشم من تاریک  
تا تو خود رخت بستی از عالم  
با که گویم از این سپس غم دل  
که بجز تو نداشتم محرم  
چون شد از صحبتم بریدی دل  
به ز من یافتی مگر همدم  
در فراق تو پشت من خم شد  
پشت من نه، که دوستان هم  
کی مرا بود از تو این باور  
که بگیرم به مرگ تو ماتم  
این بُد رسم دوستی کز ما  
دل بگیرم و رو کشی درهم  
تا چه شد عهد خویش بشکستی  
که به یک عمر بود مستحکم  
رفتی و مونسم نماند به جز  
دل پرآه و دیده ی پُر نم  
دوستان را پناهگاه برفت  
تا تو بودی میان جمع علم  
رفتی و آن پناهگاه برفت  
نه دگر پایه ماند و نه پرچم  
با چنین خُلق و خوی و مشی و روش  
بود از روزگار خویش دژم  
لا جرم رفت و گشت در فردوس  
متنعّم به گونه گونه نعم

بهار امسال خلیل کسائی فرزند برومند هنرمند بی‌همتا، شادروان استاد حسن کسائی به پدر پیوست و چشم از دنیا فروبست. فصلنامه دریاچه این ضایعه را به خاندان محترم کسائی و خانواده هنر و موسیقی اصفهان تسلیت عرض نموده و برای روان آن جوان، آرزوی آرامش و مغفرت دارد.